

یک لانگ‌شات: از خیابان تا شورا

هادی کلاه‌دوز

انقلاب‌های پرولتاریایی ... همواره در حال انتقاد کردن از خویش‌اند، لحظه به لحظه از حرکت باز می‌ایستند تا به چیزی که به نظر می‌رسد انجام یافته است دوباره بپردازند و تلاش را از سرگیرند، به نخستین دودلی‌ها و ناتوانی‌ها و ناکامی‌ها در نخستین کوشش‌های خویش بی‌رحمانه می‌خندند، رقیب را به زمین نمی‌زنند مگر برای فرصت دادن به وی تا نیرویی تازه از خاک برگیرد و به صورتی دهشتناک‌تر از پیش رویاروی‌شان قد علم کند، در برابر عظمت و بی‌کرانی نامتعیین هدف‌های خویش بارها و بارها عقب می‌نشینند تا آن لحظه‌ای که کار به جایی رسید که دیگر هر گونه عقب‌نشینی را ناممکن سازد و خود اوضاع و احوال به جایی رسد که دیگر هر گونه عقب‌نشینی را ناممکن سازد و خود اوضاع و احوال فریاد برآورند که رودس همین‌جا است، همین‌جا است که باید جهید! گل همین‌جاست، همین‌جا است که باید رقصید!^۱

حوادثی که در آذر ماه متراکم و ثقیل ۱۳۹۷ روی داد، از حیث نسبتی که با افق سیاسی پیش روی طبقه‌ی کارگر دارند، درخور توجهی ویژه هستند، علی‌الخصوص زمانی که دی ماه ۹۶ را نیز پیش چشم داشته باشیم.^۲ اعتصابات کارگران هفت‌تپه و گروه ملی فولاد اهواز در کانون توجه قرار گرفت؛ گروه‌ها و احزاب، در داخل و خارج از کشور، به ایراد سخن پرداختند؛ دانشجویان خود را فرزند کارگران دانستند و در کنارشان ایستادند؛ و

^۱ - مارکس، کارل؛ هیجدهم برومر لوئی بناپارت؛ بخش ۱

^۲ - دی ماه ۹۶ بروز بی‌واسطه و سرریز شکاف کار مزدی و سرمایه و بحران سرمایه‌داری نئولیبرالی بود که در یک رزونانس با سایر مؤلفه‌های برسازنده‌ی کلیت، می‌توانست به انهدام اجتماعی ایران ختم شود. لیکن به یک حقیقت کلان نیز که در خود وضعیت جای دارد اشاره داشت: امکان مبارزه‌ی طبقاتی. پس تکلیف کمونیستی وساطت دادن سیاسی این بروزات، بیان پرولتری دادن به وضعیت، تبیین شرایط و تدوین کلیت انضمامی و استخراج «چه باید کرد» مشخص است.

همزمان، دستگاه امنیتی در تدارک سرکوبی بود که نوع و شدت‌اش را ایستادگی کارگران مشخص می‌کرد. ایستادگی کارگران و همبستگی ایشان در بیان حقیقتی که در سینه داشتند، بسی مایه‌ی امید است و تالو درخشان نوری است در افق برهوتی که در آن زندگی می‌کنیم؛ اما در برابر «عظمت و بی‌کرائی نامتعمین» اهداف سیاسی طبقه‌ی کارگر، بگذارید صادق باشیم، عقب‌نشینی کنیم، و بگوییم کوچک است. نابسندگی و ابهام نظرگاه سیاسی طبقه‌ی کارگری که هم‌چنان به صورت عامی در بحران آگاهی طبقاتی به سر می‌برد هر چند نشانه‌های دال بر خروج از این بحران ظهور کرده باشد. کمونیست‌ها و رزمندگان طبقه‌ی کارگر را موظف می‌کند به بی-رحمانه خنده زدن بر این نابسندگی‌ها و ناتوانایی‌ها و ناکامی‌ها در نخستین کوشش‌ها، موظف می‌کند به وساطت دادن سیاسی این بروزات تضاد کار مزدی و سرمایه و تظاهرات بحران سرمایه‌داری نئولیبرالیستی ایران.

در این میانه از سوی تقریباً اکثریت قریب به اتفاق جریان‌ات چپ دموکرات و سرنگونی طلب، شعار اداره‌ی شورایی به عنوان آن‌چه که باید طبقه‌ی کارگر ایران همین اکنون پراتیک کند، مطرح شد. لذا در ادامه به شعار اداره‌ی شورایی می‌پردازیم؛ نخست، تلاش می‌کنیم که مسئله‌ی اداره‌ی شورایی را به محک احوال کنونی و سطح انکشاف مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر بزنیم، و سپس، در تکمیل بحث پیرامون اداره‌ی شورایی، به این مسئله‌ی خواهیم رسید که نمی‌توان از آگاهی طبقه‌ی کارگر سخن گفت، بدون آن‌که آن آگاهی، سازوکار سرمایه‌ی جهانی و ماهیت امپریالیسم را درک کرده باشد؛ و در نتیجه، رزمندگان طبقه‌ی کارگر، با بی‌اعتنایی نسبت به امپریالیسم، به مقام «فعالان کارگری» پایین کشیده شده و در کنار سایر جنبش‌ها به زایده‌ای از سیاست بورژوایی تبدیل خواهند شد.

اداره‌ی شورایی یا فراخوان به خیابان

این را می‌توان در نظر داشت که طرح «شعار» اداره‌ی شورایی، در زمان مناسب و در مرحله‌ای از پیش‌برد مبارزات طبقه‌ی کارگر، می‌تواند در تربیت کارگران رزمنده و تبلیغ و ترویج آموزه‌های سوسیالیستی مفید باشد.^۳ اما در وضعیت فعلی، شعار اداره‌ی شورایی از جانب چپ پروغرب به عنوان ضمیمه‌ای برای دعوت کارگران به خیابان و در واقع تبدیل کردن محیط‌های کار به زایده‌ی خیابان و سرریز خیابان به کارخانه‌ها طرح می‌شود.

^۳ خواننده می‌تواند در پیوند با این نوشته و در این خصوص بنگرد به نوشته‌ی «از شورای پتروگراد تا شوراهای پست مدرن»، پوریا سعادت، منتشر شده در فضای مجازی.

اداره‌ی شورایی، شعاری تهییجی بود که کارگران را در خیابان نگه دارد. پس باید نسبت میان موضع سیاسی طبقه‌ی کارگر با خیابان روشن شود تا بتوانیم محتوای این شعار را دقیقاً بشناسیم.

در وهله‌ی کنونی، به دلیل هژمونی گفتمان اپوزیسیون‌گرایانه و براندازانه، خیابان نقطه‌ای است که در آن سرنگونی‌طلبی به وحدت می‌رسد. جنبش فیروزه‌های‌های هوادار رضا پهلوی، اعضای کنگره‌ی ملی ایرانیان و فرشگرد، با وجود مشاجراتی که میانشان در گرفته، یک‌صدا به خیابان فرامی‌خوانند، دعوت به اعتصابات «سراسری» می‌کنند و از «کارزار میدان میلیونی» سخن می‌گویند. بر همین بستر است که «فرشگرد» خود را پژواک این فریاد خیابان که «ایران را پس می‌گیریم» می‌داند و «مردم» را به کارزار میدان میلیونی فرامی‌خواند.^۴ در همان زمانی که چپ سرنگونی‌طلب با شعار اداره‌ی شورایی^۵ کارگران را به خیابان دعوت می‌کند، آمدنیوز دعوت به «اعتصابات سراسری» می‌کند و مزدوران رضا پهلوی تلاش می‌کنند به خیابان رنگ فیروزه‌ای بپاشند. در چنین شرایطی، حضور کارگران در خیابان تنها ایشان را در مخاطره‌ی شکست در انجام رسالت تاریخی بزرگشان، که یقیناً به دنبالش موج سهمگینی از سرکوب در راه خواهد بود، قرار نمی‌دهد؛ در لحظه‌ی فعلی خیابان نه فقط از آن کارگران نیست، بل که مظهر موضع بورژوازیِ پروغرب، و بنابراین امپریالیسم، و نیز نقطه‌ی برهم‌آمدن و به‌هم‌تابیدن عناصر ایدئولوژی بورژوازی سرنگونی‌طلب و میعادگاه سرنگونی‌طلبی است. این که چه کسانی به خیابان می‌روند سرشت سنگرهایی که در خیابان بسته شده است را تعیین نمی‌کند، بل که مواضع پیشاپیش در خیابان موجود است و کسانی که در این موضع سنگر می‌گیرند، آن‌گونه که عموماً ادعا می‌شود، عاملیت و اختیار ندارند. ایدئولوژی در همان سویه‌ی وهم عاملیت و اختیار ما خانه کرده است و ضامن خانه‌تکانی^۶ رسیدن به کلیت انضمامی و تحلیل مشخص از شرایط مشخص است.

خیابان نه تنها موضع طبقه‌ی کارگر را بر سپهر سیاسی حک نمی‌کند، بل که با استیضاح و خطاب قرار دادن کارگران، ایشان را به عاملانی تبدیل می‌کند که در برابر موضع طبقاتی خویش قرار گرفته‌اند؛ این بار کارگران خواهند بود که فعل سرنگونی را به نفع بورژوازی سرنگونی‌طلب صرف خواهند کرد. کارگرانی که به خیابان می‌روند به مؤمنانی تبدیل می‌شوند که در تمنای آزادی و برای تکریم حقوق بشر بر ضریح دموکراسی دخیل می‌-

^۴ - «فرشگرد، یک ماه بعد از اعلام موجودیت خود، فاز نخست کارزار #میدان_میلیونی را کلید می‌زند. در این مرحله، ما از همه هم‌میهنان دعوت می‌کنیم تا از هر فرصتی برای اطلاع‌رسانی در خصوص کارزار #میدان_میلیونی استفاده کنند و چه در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، و چه در فضای واقعی و جمع‌های دوستانه و خانوادگی، به بحث و گفتگو درباره این کارزار بپردازند. در این فاز، هدف این است که #میدان_میلیونی به موضوع اول گفتگوی ایرانیان در رسانه‌های دیداری و شنیداری و اینترنتی، خانه‌ها و مغازه‌ها، کلاس‌های درس مدارس و دانشگاه‌ها، و کارگاه‌ها و کارخانه‌ها تبدیل شود.» رجوع شود به «برای روز موعود آماده شوید»؛ بیانیهٔ فرشگرد.

بندند. کارگر، همزمان که به حقانیت آزادی و دموکراسی باور پیدا می‌کند، ایمانش به مبارزه‌ی طبقاتی را از دست می‌دهد.

مارکسیسم کلاسیک ایستادگی سرسختی در برابر اومانسیسم به عنوان ایدئولوژی بورژوایی از خود نشان می‌داد. اینک آموختن از آن سنت کمونیست‌ها را بر آن خواهد داشت که خیابان را به عنوان مظهر ایدئولوژی بورژوایی ترک کنند. چرا که اگر موضع طبقه‌ی کارگر را مدنظر داشته باشیم، دعوت به خیابان، کارگران را نه تنها سیاسی نمی‌کند، بل که ایشان را به سوژه‌هایی عقیم از سیاست پرولتری حقیقی تبدیل کرده و موضع طبقه‌ی کارگر را هر چه بیش‌تر به محاق ایدئولوژی بورژوایی و حقیقت جعلی آزادی بورژوایی خواهد برد. بدین ترتیب عروج آگاهی طبقه‌ی کارگر، خود در گرو نفی هر توپوس و مکانی است که موضع بورژوازی در آن‌جا تظاهر می‌یابد که در وهله و شرایط کنونی می‌شود خیابان و نیز در گرو نفی هر وهم ضروری است که بنا به تضاد سرمایه‌داری منکشف می‌شود، یعنی جامعه‌ی مدنی.

بدین ترتیب پراتیک کمونیستی، حدودی است تا بیرون از ایدئولوژی بورژوایی مبارزه‌ی طبقاتی را به پیش برد. کار حوزه‌ای نه مقوله‌ای است برای تعیین صرفاً جغرافیای پراتیک فعلی کمونیستی، بل که مفهومی کلیت‌بخش که حدود فعل کمونیستی را در شرایط فعلی متعین کرده و بر آن اساس کارکرد ایدئولوژیک خیابان تشخیص داده می‌شود. کار حوزه‌ای بدین معناست که در شرایط کنونی تا آن‌جا جا برای مبارزه‌ی طبقاتی گشوده می‌شود که دست‌وپای سرنگونی‌طلبی در توپوس‌های کارخانه و دانشگاه قطع گردد. اگر خیابان دالی است که نزد ایدئولوگ-های بورژوازی به اومانسیسم و «مردم» ارجاع می‌دهد و تذکاری است برای مفاهیم نخ‌نمای دموکراسی پیش‌کش شده با ناوهای جنگی و منطقه‌ی پرواز ممنوع، کار حوزه‌ای مدرسه‌ای است که کمونیست و کارگر در آن مشق مبارزه‌ی طبقاتی می‌کنند.

آگاهی طبقاتی عبارت است از واکنش عقلانی مناسبی که با وضعیت شاخص معینی در فرآیند تولید تناسب دارد. بنابراین آگاهی طبقاتی حاصل جمع یا میانگین اندیشه‌ها و احساس‌های یکایک افراد سازنده‌ی طبقه‌ی اجتماعی نیست و با این همه اعمال تاریخی مهم طبقه در مقام کلیت، در تحلیل نهایی با این آگاهی تعیین می‌شود و نه با اندیشه‌ی تک‌تک افراد؛ و شناخت این اعمال نیز امکان‌پذیر نیست مگر بر اساس این آگاهی.^۵

^۵ - گنورگ لوکاچ؛ تاریخ و آگاهی طبقاتی؛ ترجمه‌ی محمد جعفر پوپنده، ص ۱۶۱، فایل موجود در فضای مجازی.

آگاهی طبقه‌ی کارگر را نمی‌توان در الفاظی که از دهان یک کارگر رزمنده خارج می‌شود، جست‌وجو کرد. آگاهی سیاسی طبقه پیوندی ناگسستنی با اشکال سازمان‌یابی طبقه دارد که در هر مرحله از اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی، متناسب با ضرورت‌های آن مرحله، ظهور می‌کند. نمی‌توان از سیاسی‌شدن طبقه‌ی کارگر بدون میان‌جی سازمان‌ها و تشکل‌های هم‌پسته با سطح انکشاف واقعیت و هم‌پیوند با طراز مبارزات کارگران سخن گفت. انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی، اعتلای آگاهی طبقه‌ی کارگر و تجسد یافتن این آگاهی در اشکالی است که پرولتاریای رزمنده، در هر مرحله، در تناسب با ضرورت‌های مبارزه‌ی طبقاتی، به خود می‌گیرد.

پس سیاسی شدن، در معنای سرنگونی‌طلبانه، بسیار از سیاسی شدن طبقه‌ی کارگر متمایز است. طاق شدن طاقت کارگران، و پی بردن به این که چرخ گردون خلاف عهد می‌گردد، جسم نزاری را مهیا ساخته است تا روح براندازی حاکم بر فضا در آن حلول کند. ولی، این مبارزه‌ی طبقاتی است که کارگران را به مبارزین آبدیده‌ای تبدیل می‌کنند که قدرت بورژوازی را به چالش می‌کشند. کارگران اداره‌ی شورایی را از مالکان کارخانه‌ها و یا از دولت بورژوایی «مطالبه» نمی‌کنند، بل که، با تجسد بخشیدن به آگاهی طبقاتی‌شان در درون شوراهای کارگری، حق مالکیت خصوصی را به مبارزه می‌طلبند و پایه‌های مادی جامعه‌ی سرمایه‌داری را به لرزه در می‌آورند.

روشنفکران چپ و احضار سوژه‌ی سراسری

چپ بورژوایی در این طراز ناآگاهی و بلاهت خود دست‌وپا می‌زند: «اینک شعار شورا به خواست شورا تبدیل شده است و در فرایند مادیت‌یابی است.»^۶ اداره‌ی شورایی چگونه می‌تواند در دستور کار امروز مبارزات کارگران قرار گیرد؟ آن‌هم دقیقاً در وضعیتی که طبقه‌ی کارگر در بحران آگاهی به سرمی‌برد و حتی مبارزات اقتصادی کارگران برای جلوگیری از تهاجم سرمایه به معیشت طبقه‌ی کارگر، به تکوین سندیکاها و اتحادیه‌های نیرومند کارگری نیانجامیده است. به هر حال اداره‌ی یک بنگاه اقتصادی مجزا در شرایط تولید سرمایه‌داری به دست شورای کارگران، حتی اگر کارگران توان تحمیل اراده‌ی خود را به دولت بورژوا داشته باشند، به احتمال قریب به یقین محتوم به شکست خواهد بود. یقیناً سرکوب کارگران، درهم شکستن اعتصابات، دستگیری کارگران و صدور احکام، هزینه‌های بزرگی را برای دولت بورژوایی دارد که در صورت ضرورت اغماض نمی‌کند، اما زمین زدن اداره‌ی شورایی و ناکارآمد نشان دادن آن با مداخله در بازار، مثلاً عرضه‌ی محصول زیر قیمت، کمترین هزینه‌ای برای دولت بورژوایی نخواهد داشت. لحاظ کردن شرایط عینی و ذهنی مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر، این

^۶ - حزب کمونیست ایران؛ اعتلاء جنبش کارگری؛ ۵ آذر ۱۳۹۷

حکم را اجتناب‌ناپذیر می‌کند که طبقه‌ی کارگر در لحظه‌ی کنونی، در قامت رسالت تاریخی بزرگش نیست، و نمی‌توان لجوجانه بر انجام آن اصرار ورزید.

شورا در نقطه‌ی فرازین سیر اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی پدیدار گشت. سپس واقعیتی که پیش‌تر، ظهور و بروز پیدا کرده بود، به حکم فرم و ماهیت‌آش، نام شورا را گرفت. این که کسانی تصور می‌کنند که اداره‌ی شورایی صرفاً یک نام است یا برنامه‌ای است که می‌توان از صفحات تاریخ بیرون کشید و به کار بست، نشان از درک شیء‌واره‌ای دارد که از شورا و اداره‌ی شورایی در ذهنشان رسوخ کرده است؛ چرا که شوراها را مجزا از تاریخ مبارزات کارگرانی که در شورا متشکل می‌شوند و به مثابه‌ی یک ایده که فی‌نفسه رهایی‌بخش است، درک کرده‌اند و تصور می‌کنند که رهایی^۶ محصول خود نهاد شورا است و نه ایستادگی بر سر پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی، به منزله‌ی محتوا، که در نقطه‌ای از تکامل خود، به تثبیت فرم شورا منجر می‌شود.

بگذارید این‌طور سخن خود را شفاف کنیم. در موقعیت فعلی، تکرار ورد اداره‌ی شورایی، هیچ تغییری در مناسبات مادی حاکم بر جامعه‌ی سرمایه‌داری به وجود نمی‌آورد. سرمایه یک شیء نیست که از زمان و مکان خود منتزع شود و بر یک واحد تولیدی، منفک از جامعه، مسلط گردد؛ برعکس سرمایه، خود، قسمی انتزاع و رابطه است که بر تولید و بر جامعه حاکم شده است. هم‌چنان که سرمایه رابطه است و نه یک شیء، نفی آن نیز ناظر بر نفی یک رابطه است که در جریان اعتلای مبارزه‌ی طبقاتی ممکن می‌شود. شورا کنترل وسایل تولید را از سلب‌کنندگان مالکیت پس می‌گیرد و به تولیدکنندگان واقعی ثروت بازمی‌گرداند. بدین ترتیب اداره‌ی شورایی نفی متعین روابط مادی حاکم بر جامعه‌ی سرمایه‌داری است، نه یک چیز، نه روحی که با صرف نام نهادن بر یک پدیده بتوان آن را از روزهای درخشان مبارزات طبقاتی کارگران احضار کرده و بر جسمی نیمه‌توان و در ابتدای فرآیند منطقی پویش خود، دمید.

اعلامیه‌ها و فراخوان‌های متعدد برای احضار سوژه‌ی سراسری، در شرایطی که طبقه‌ی کارگر فاقد سیاست و قرارگاه پرولتری همه‌توان و سازمان و تشکل خویش است، کارگران را به خیابان خواهد کشاند؛ و سوژه‌های خیابان، همان سوژه‌های شرکت‌کننده در اعتراضات و اعتصابات سراسری، هم‌صدا با اپوزیسیون سلطنت‌طلب، آمدنیوز و سازمان مجاهدین خلق فریاد «ایران را پس می‌گیریم» سر خواهند داد.^۷ تلاش برای احضار سوژه‌ی سراسری در این وهله و شرایط، نه فقط به شکل‌گیری صفوف مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در برابر سرمایه و تجسد

^۶ - این سازمان به اصطلاح مجاهدین تا آن‌جا در وهم است که از چیزی به نام "میهن اشغال‌شده" دم می‌زند و تلاشش را بر برپایی یک نزاع مسلحانه برای "آزادی میهن" استوار کرده است. از همین جاست که دولت‌های اسرائیل و عربستان دلشان برای آن فنج می‌رود.

آگاهی طبقاتی منجر نمی‌شود، بل که روشنفکران و رهبران خودخوانده‌ای را بر توده‌ی بی‌شکل محرومان و فرودستان، یعنی همان سوژه‌ی سراسری، مسلط می‌کند. در همان زمانی که احزاب خودخوانده‌ی کارگری، توهم دارند که پشت‌شان به حمایت توده‌ی محذوفان جامعه گرم است، توده‌ی بی‌شکل، با وزش هر بادی، به هر طرف منحرف می‌شوند. بی‌شکلی توده‌وار محرومان و فرودستان، قرین است با فقدان آگاهی میان ایشان. طبقه‌ی کارگر فاقد سیاست و قرارگاه پرولتری همه‌توان با فرض داشتن سازمان و تشکل خویش هم، همواره در جانب راست خواهد ایستاد. پس امر تکوین دادن این سیاست و نظرگاه و قرارگاه از اولویت نخستین برخوردار است.

در نبود نظریه‌ی انقلابی نزد روشنفکران خرده‌بورژوازی چپ پروغرب، فتیش جنبش و درک جنبش‌گرایانه از سیاست، که هیچ مبنای مادی برای تحول‌رهایی‌بخش قائل نیست، بر عمل‌گرایی عجولانه‌ی ایشان مسلط است. جای تعجب نیست که نزد ایشان مبارزه‌ی طبقاتی به رهبری حزب پیش‌گام با جنبش‌های خودبه‌خودی علیه دیکتاتوری جای‌گزین شده است و این‌همه تأثیر خیابان و بهای به وحدت رسیدن اپوزیسیون سرنگونی‌طلب است. چنان‌که گفتیم، توپوس خیابان ایدئولوژیک است و با خطاب قرار دادن سوژه، این امر بدیهی را درونش کارمی‌گذارد که خیابان محل اجتماع و اعلام همبستگی جنبش‌هایی است که با دیکتاتوری مبارزه می‌کنند!^۸ بدین ترتیب، مالتیتود رهایی‌بخش با خزیدن در موضع بورژوازی با «سلطه» و «استثمار» می‌جنگد (!) و با دمیدن در شیپور اقتدارگریزی، خطی از ارکستر پست‌مدرن اقتدار سرمایه را ساز می‌کند.^۹

«روشنفکران برای این‌که بتوانند به ایدئولوگ‌های طبقه‌ی کارگر (به گفته‌ی لنین) یا روشنفکران ارگانیک پرولتاریا (به گفته‌ی گرامشی) تبدیل شوند بایستی انقلابی ریشه‌ای در نظرات خود ایجاد نمایند: تجدید تعلیمات

^۸ «میدان ونسلاس در پراگ، میدان الکساندرپلاتس در برلین شرقی، میدان سرخ در مسکو، میدان نیکولا پاشیچ در بلغراد، میدان تحریر در قاهره، میدان استقلال در کی‌یف؛ همه این میدان‌ها یک وجه مشترک دارند: آنها شاهد وقوع تظاهرات میلیونی بودند که به سقوط رژیم‌های دیکتاتوری حاکم منجر شد... در همه این کشورها، میدان‌های میلیونی، در واقع محل تحقق شعار معروف "نترسید، نترسید، ما همه با هم هستیم" و چیره شدن "قدرت مردم" بر "اراده سرکوب" بوده‌اند.» برای روز موعود آماده شویم؛ بیانیۀ فرشگرد.

^۹ فروغ اسدپور در راستای سیاست هویت و اینترسکشنال‌یسم پست‌مدرن، در مقاله‌ی «نظم اجتماعی نو و جنبش کارگری» می‌گوید: «فعال کارگری خشمگین از اوضاع وخیم اقتصادی و سیاسی می‌تواند رو به مردم بگوید که منابع طبیعی و اجتماعی این منطقه متعلق به همه‌ی شما کسانی است که در این منطقه زندگی می‌کنید و از ریزگردها و انتقال آب و آلودگی محیط زیست و تبعیضات وسیع ملی و جنسیتی و دینی و جز آن در رنج هستید. ما نیز عضوی از پیکره‌ی جمعی این منطقه و اندام‌واره‌ای از یک "من" بزرگ هستیم و می‌خواهیم که با شما و در کنار شما برای مدیریت منطقه فکری کنیم، راهی بجوییم و چاره‌ای بیندیشیم. باید درد مشترک را تبیین و تعریف کرد و سپس برای گسترش معنای مشترک و مفهوم جدید شکل یافته از دل هم‌اندیشی و مبارزه مشترک کوشید و فریاد جمعی برآورد.» پیشتر به این مسئله پرداختیم که فرشگرد خود را پژواک فریاد خیابان می‌داند.

طولانی، مشکل و پرنج، نبردی بی‌پایان در درون و بیرون. پرولترها خود دارای غریزه‌ی طبقاتی هستند که گذار به مواضع طبقاتی را برایشان آسان می‌کند. برعکس، روشنفکران دارای غریزه‌ی طبقاتی خرده‌بورژوا هستند که به سختی در مقابل این گذار مقاومت می‌کند. موضع طبقاتی پرولتری چیزی بیش از صرف غریزه‌ی طبقاتی پرولتری است. این موضع طبقاتی عبارت است از پراتیک و آگاهی مطابق با واقعیت عینی مبارزه‌ی طبقاتی پرولتری. غریزه‌ی طبقاتی امری است ذهنی و خودجوش، در حالی که موضع طبقاتی عینی و تعقلی است.^{۱۰} روشنفکران خرده‌بورژوا، به جای آن که با به‌کار بستن اسم رمز انقلاب در تعبیری نظیر «انقلاب زنانه»^{۱۱} جنبشی بورژوایی را تطهیر کنند، بهتر است انقلابی را در درون خودشان پی‌بگیرند؛ انقلابی علیه گرایش غریزه‌ی خرده‌بورژوایی‌شان به جنبش‌های خودبه‌خودی با «خاستگاه و پایگاه اجتماعی» غیر قابل تقلیل به «شالوده‌ی اقتصادی»، چنان که به ایشان، هر دم یادآور شود که ذهن نقاد، خود، مُنقاد ایدئولوژی است و نقد ایدئولوژی، جز با ایستادن بر قرارگاه و موضعی طبقاتی، و تکیه زدن بر سنتی سترگ، برجای مانده از مبارزان طبقه‌ی کارگر، ممکن نیست. روشن‌فکری که خود را بر فراز «دوراهه‌های ایدئولوژیک» قلمداد می‌کند، با انکار انقیاد آگاهی انتقادی‌ای که به آن می‌بالد، قوای تشخیص موضوع و محل نزاع و اخذ موضع عینی و تعقلی طبقه‌ی کارگر را از دست می‌دهد و آنچه برجای می‌ماند اختیاری است مشروط به قواعدی که ایدئولوژی بر رفتار او حاکم می‌-

^{۱۰} - آلتوسر، لویی؛ نین و فلسفه؛ ص ۵-۶

^{۱۱} - «انقلاب زنانه فراخوان به سازماندهی اجتماعی برای تشکیل و راه اندازی "جمع‌های مقابله با خشونت علیه زنان" در محله‌ها، شهرها، محل تحصیل و کار با حضور فعالانه زنان میدهد تا این جمع‌ها با هدف ممانعت از اعمال خشونت‌های قانونی و خشونت‌های گشت ارشاد و جلوگیری از تعرض و آزار زنان توسط ماموران سرکوبگر، جلوگیری از دستگیری و بازداشت دختران انقلاب و زنان معترض به حجاب اجباری، مانع از سرکوب زنان شوند... انقلاب زنانه همچنین فراخوان به ادامه قدرتمندانه‌تر و گسترده‌تر کارزار تکثیر دختران انقلاب، برداشتن حجاب بصورت جمعی و سراسری و سازماندهی اجتماعی برای تظاهرات میلیونی علیه حجاب اجباری و علیه قوانین اسلامی در دوره تعیین‌کننده پیش رو میدهد.» (انقلاب زنانه، ۲۴ آبان ۱۳۹۷، از صفحه فیس‌بوک حزب کمونیست کارگری) این انقلاب تاریخ خود را چنین روایت می‌کند: «موج عظیم آزادیخواهی و برابری طلبی، پرچم انقلاب زنانه را با شکوه‌تر از همیشه شهر به شهر ایران روی سکوهایی که امروز به سکوی انقلاب معروف شده اند، به اهتزاز درآورد؛ پرچمی که ۴۰ سال دست به دست چرخید، از دهه شصت رد شد، از دهه هفتاد رد شد، از اوج فمینیسم اسلامی دهه ۸۰ رد شد و حتی آن را زیر پا گذاشت و در اعتراضات ۸۸ بالا برده شد، تا بالاخره به دست زنان شجاع و مبارزی رسید که امروز در سراسر جهان از این زنان تحت عنوان دختران انقلاب یاد میشود. پرچمی که باعث شد دختران انقلاب سال ۵۷، دختران انقلاب ۸ مارس روز جهانی زن ۵۷، به معنای واقعی بیش از پیش دیده شوند. و این دستاورد بزرگی بود برای جنبش نوین رهایی زن در ایران و برای انقلاب که تحت عنوان انقلاب زنانه در ایران جاریست.» رجوع شود به سخنرانی شیرین شمس در سمینار «زنان، انقلاب زنانه و جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی»؛ ۸ دسامبر ۲۰۱۸.

خواننده می‌تواند در نقد این روی‌کرد به «دختران خیابان انقلاب»، به‌طور مثال به مقاله‌ی «دختران مسلوب خیابان انقلاب، برای خاطر سنگ‌فرشی که پرواز را بر فراز ایران ممنوع می‌کند»، توران فروزنده، منتشر شده در فضای مجازی، مراجعه نماید.

کند.^{۱۲} خیابان چنان قواعد خود را بر رفتار سوژه تحمیل می‌کند که فریاد «فعالان کارگری» و دل‌مشغولان «جنبش کارگری» عملاً با فریاد «ایران را پس می‌گیریم» یکی شده و در آن رنگ می‌بازد: «دزدی بی‌حد و حصری که از ثروت عمومی انجام می‌گیرد و توافقات پیدا و نهان بین دسته‌های دزدان که دست‌شان برای مردم رو شده است، بیکاری، گرسنگی، ویرانی و انحطاط ترسناک و تصورناپذیر طبیعت کشور، تبعیضات طبیعی نگاشته شده و به عادت‌واره‌های فرهنگی تبدیل شده، پیکر کشور را آماده‌ی یک پیکار همگانی و شورش عمومی کرده است. باید این سازمان اجتماعی ورشکسته را به سزای ناکارآمدی نابکارانه‌اش رساند و جا را به نظم جدید اجتماعی و موج‌های تازه‌ی اندیشه و عمل سپرد. وسایل پیکار را باید به تدریج فراهم آورد. کسانی که از فرا رفتن از سیاست هویت در ایران دم می‌زنند خبر ندارند که پرونده‌ی هنوز ناگشوده‌ای را مقابل خود داریم و امواج سهمگینی از پس پشت در راهند، بهتر است خود را با دگم‌های قدیمی فریب ندهیم. هیچ گروهی هیچ جنبشی هیچ جریانی نمی‌تواند به تنهایی این بار سنگین را بر دوش ببرد و همه را راضی کند.» بدین ترتیب دریافت هویت‌گرایانه از طبقه^{۱۳} تسلط می‌یابد و مبارزه‌ی طبقاتی با این حکم منکوب می‌شود که «فرقه‌گرایی حتی اگر از نوع طبقاتی‌اش هم بوده باشد یک نابسامانی و نابهنجاری اجتماعی است.»^{۱۳}

^{۱۲} - مثال نمونه‌وار از این روشن‌فکری چپ‌گرا و آن هم از آخرین تولیداتشان: «نکته‌ی کلیدی و تعیین‌کننده، عزیمت از همین نقطه و از همین واقعیت است. نگرشی که تنیدگی عنصر آگاهی در متن و بطن این پراتیک را نمی‌بیند، آن هم تنها از آن رو که واژه‌ی "حزب" را در متن پیدا نمی‌کند، نخست خاستگاه و پایگاه اجتماعی را به شالوده‌ی اقتصادی تقلیل می‌دهد و سپس عزیمت از واقعیت خاستگاه معین اجتماعی را با تعابیر و اصطلاحاتی تحقیر می‌کند که یا دشنام‌های قدیمی‌تر دنباله‌روی از "جنبش خودبخودی" یا از "آگاهی اقتصادی و غریزی طبقه‌ی کارگر" و "اکنونیسم" را یدک می‌کشند، یا نام‌های تازه‌تر و شیک‌تری همچون "وُرکریسم". آنچه نادیده گرفته می‌شود این است که واقعیت خاستگاه اجتماعی، واقعیتی است که به‌واسطه‌ی ایدئولوژی‌ها و انتزاعات پیکریافته، مفصل‌بندی شده‌است و عزیمت از این واقعیت، تنها زمانی حرکت در راستایی‌های بخش به‌سوی جامعه‌ای را از سلطه و استثمار خواهد بود که بر نقد این ایدئولوژی‌ها استوار باشد. اینجاست که آگاهی نقادانه‌ی توانا به نقد این ایدئولوژی‌ها، نمی‌تواند صرفاً منتج از یک مبارزه‌ی مشخص و ریشه‌ها و انگیزه‌های آن باشد، بلکه باید دستاوردهای آگاهی تاریخی را، همانا بیان نظری‌عام‌ترین نتایج مبارزه‌ی طبقاتی تاریخی را، در خود جذب کرده‌باشد. اما مادیت‌یافتن آن آگاهی، تنها در متن و بطن همین مبارزه‌ی واقعی است که می‌تواند هم‌چون یک نیروی اجتماعی عمل کند.» کمال خسروی؛ «ریشه‌ها و آوندها: سالگرد دی‌ماه» (تأکیدها از متن اصلی است)

^{۱۳} - «این هویت‌ها هرکدام، یکی از "من"‌های این طبقه است، یکی از من‌های انکار شده‌ی این طبقه که با سیم خاردار بین‌شان فاصله افکنده شده و یا با بستن چشم‌بندی به روی چشم این طبقه، حقیقت چند هویتی این موجود هزار سر را از خود او نهان داشته‌اند. جنبش کارگری در جستجوی فراسو، در جستجوی نظم اجتماعی نو، در جستجوی فردا، به این من‌های متعدد و هم‌زمان در ظاهر گونه‌گون نیاز دارد. حتی اگر این هم‌زمان این جنبش‌ها به روی جنبش کارگری آغوش نمی‌گشودند باز بهانه‌ای نبود برای این که ما آن‌ها را در آغوش نگیریم. فرقه‌گرایی حتی اگر از نوع طبقاتی‌اش هم بوده باشد یک نابسامانی و نابهنجاری اجتماعی است. مربوط به گذشته‌ای است که باید همچون پوست مرده پشت سر رهاش کنیم. مرده‌ای است که باید به خاکش

طرح این پرسش ضروری است که چرا چپ پروغرب اداری شورایی را در این وضعیت راهگشا می‌داند؟ پاسخ این است که ایشان وضعیت را انقلابی می‌بینند؛ توهمی که هر لحظه بیش‌تر و بیش‌تر رنگ می‌بازد. با فرض انقلابی بودن وضعیت، صفحات آخر کتاب تاریخ را، که منتهی به انقلاب شکوهمند کارگران شده، باز می‌کنند و به نام شوراها کارگری می‌رسند. چون وضعیت انقلابی است، و چپ پروغرب در این پیش‌فرض تردیدی ندارد، تلاش می‌کند انقلاب را از آخر به اول رقم بزند. نخست سوژه‌ی سراسری تأسیس می‌کند و شوراها کارگری تشکیل می‌دهد. تا بعد بتواند این اشکال را با ماده‌ی خام و شکل‌پذیر محذوفان جامعه پر کند.^{۱۴}

ما این پیش‌فرض چپ پروغرب را قاطعانه رد می‌کنیم. آن چیزی که از جانب ایشان به انقلابی بودن وضعیت تعبیر می‌شود، تزلزل دولت بورژوازی جمهوری اسلامی، و البته، افول هژمونی نظم جهانی سرمایه است. در دل این وضعیت امکان‌های متعددی وجود دارد که تنها یکی از آنها صیوروت سوسیالیستی است. ساخت این بدیل سوسیالیستی مشروط است به ظهور موضع سیاسی طبقه‌ی کارگر در سپهر سیاست. در برابر انهدام اجتماعی و جنگ‌های ویران‌گر دولت‌های بورژوازی، تنها سنگر "راستین"، فقط و فقط، اعتلای آگاهی طبقه‌ی کارگر است و تجسد این آگاهی در صفوف منظم و منسجم کارگرانی که امروز نتیجه‌ی سلطه‌ی نئولیبرالیسم را در معیشت خود حس کرده‌اند. نه ریختن به خیابان و پیشنهاد نام‌های جعلی برای کارگرانی که در بحران آگاهی به سر می‌برند و نه مثله کردن میراث مبارزه‌ی کارگران جهان، وظیفه‌ی روشنفکران کمونیست، فقط و فقط ایستادن بر

بسپاریم. زندگی را خفه نکنیم. البته که این جنبش‌های گونه‌گون به راستاهای به ظاهر متفاوتی می‌روند و به انگیزه‌های گاه متضادی در کار خلق جهان هستند. اما چپ و جنبش کارگری بارها نشان داده که در هنر پیوند دادن راستاهای متفاوت و انگیزه‌های متفاوت و یا حتی متضاد استاد است. عصری پیش چشم ما رو به انقراض می‌رود نظمی کهنه در پیش پای ما در کار جان دادن است، باید نشان بدهیم که سرشار از شادابی و شور زندگی و خلاقیت عمل و نظر هستیم. آن نیرویی می‌تواند این رانش، این نیروی سرشار زندگی و در یک کلام روح زمانه را در چنگ بگیرد که بتواند خیر را هم برای خود و هم برای همه‌ی آن دیگری‌ها بخواهد. «فروغ اسدپور؛ «نظم اجتماعی نو و جنبش کارگری؛ سن دن دئییرم». بررسی این که چطور در «کارگاه دیالکتیک» متنی منتشر می‌شود که در آن اجزای قائم‌بالذات، منقسم و منفک از یکدیگر، تشکیل یک کل می‌دهند و چطور از «من»‌های طبقه سخن به میان می‌آید بماند برای فرصتی دیگر. در این جا تنها دو نکته اشاره می‌کنیم؛ اول این که انگار نویسنده متوجه شده است که روحی بر این زمانه حاکم است اما تصور می‌کند که می‌تواند با حضور یافتن در «خیابان» آن را تسخیر کند و «روح زمانه» را «در چنگ بگیرد». غافل از آن که حضور در خیابان سوژه را منقاد روح سرنگونی طلب زمانه می‌کند. هم‌اکنون هیچ امکان دیگری در خیابان وجود ندارد. نکته‌ی دیگر این که اگر هنری «در پیوند دادن راستاهای متفاوت و انگیزه‌های متفاوت» وجود داشته باشد، این هنر از آن امپریالیسم است که بارها نظریه‌پردازان آنارشیست و کنش‌گران جنبش‌ها را در راستای منافع خود به کار گرفته است، همان‌طور که روژوا می‌عهد همین روشنفکران را گرفت. چپ، در همان معنایی که ایشان منظور دارد، همچنان در حال نادیده گرفتن امپریالیسم است.

^{۱۴} - از بابت زندگی این طنز عذرخواهی لازم است، اما به هر حال، سر شوخی را چپ پروغرب با تاریخ مبارزات کارگران باز کرده است.

موضع طبقه‌ی کارگر و پراتیک «چه باید کرد» هم‌بسته با سطح انکشاف واقعیت و طراز بروز مبارزه‌ی طبقاتی و تبیین سیاست و قرارگاه پرولتری همه‌توان است، نه جنگیدن در موضع این یا آن دولت بورژوازی. کارگران باید به جای مانورهای سراسری و تظاهر به قدرتی که با توازن فعلی قوا نامتناسب است، بر تپه‌هایی که فتح می‌کنند دژهایی مستحکم بسازند، تا مبارزه‌ی ایشان علیه سرمایه تداوم پیدا کند.^{۱۵}

در شرایطی که طبقه‌ی کارگر هنوز ایجاد تشکل‌های توده‌ای حوزه‌ای خود را در دستور کار دارد، در شرایطی که طبقه‌ی کارگر در آستانه‌ی رهیدن از بحران آگاهی طبقاتی است، روشن است که نام‌گذاری به نام شورا یا سراسری، یا شیادی و سوءاستفاده از بحران آگاهی طبقه‌ی کارگر است و یا خطایی فاحش در محاسبه‌ی ملزومات پیش‌برد مبارزه‌ی طبقاتی؛ چرا که یا به عمل کردن سرمایه ذیل نام شورا و تشکل حاوی محتوای «راهبری آزادانه و آگاهانه و اداره‌ی واحد اقتصادی»^{۱۶} منجر خواهد شد و یا با شکست کارگران، موجب یأس و ناامیدی رزمندگان طبقه‌ی کارگر می‌شود.

^{۱۵} - رجوع شود به «مبارزات کارگران؛ استراتژی‌ها و تاکتیک‌ها». خسرو خاکبین

^{۱۶} - این تعبیر را کمال خسروی، در چنین متنی، به کار برده است: «استفاده از اصطلاح "همه‌ی دست‌اندرکاران" بجای "کارگران" عامدانه است؛ از یک‌سو، با این هدف که در تعاریف محدود و سنتی از مفهوم "کارگران" محدود نماند و از سوی دیگر به فرصت‌طلبانی که گفتمان چپ را به اسارت در تعاریف سنتی و محدود از "کارگران" سوق می‌دهند، مجال مغالطه ندهد. بدیهی است که منظور سرمایه‌داران و گماردگان آن‌ها نیست. در یک واحد تولیدی بسیار بزرگ مانند هفت تپه، سطوح بسیار متنوعی از "کار" وجود دارد که بدون مشارکت مستقیم، آزادانه و مؤثر همه‌ی کسانی که این "کار"ها را به‌عهده دارند، هدف راهبری آزادانه و آگاهانه‌ی تولید و بازتولید در این واحد، غیرممکن خواهد بود. همچنین استفاده از عبارت "ساخت‌ها و سازمان‌یافتگی‌های مشخص و معین" عامدانه است. درست است و اهمیت انکارناپذیر و غیرقابل چشم‌پوشی دارد که نام‌هایی که در طول تجربیات تاریخی طولانی و مبارزات گوناگون در نقاط مختلف جهان، شکل گرفته‌اند و به آگاهی گذشته و حال جنبش‌های کارگری و انقلابی و رهایی‌بخش درآمده‌اند، نام‌هایی مانند "شورا" و "سندیکا" و "کمیته‌های کارخانه" و "مجمع عمومی" و "اتحادیه‌ی جنبش‌ها" و غیره و غیره، نباید در سایه‌ی عباراتی "ناآشنا" قرار بگیرند. علت پرهیز از استفاده‌ی آنها، اینجا و در وهله‌ی نخست تأکید بر محتوا و ماهیت دست‌آورد بن‌بست‌های اول و دوم در حوزه‌ی آگاهی، همانا اهمیت راهبری آزادانه و آگاهانه و اداره‌ی واحد اقتصادی است. این که بنا به شرایط مشخص و سطح مبارزه‌ی طبقاتی، بهترین شکل و بالاترین حد ممکن اعمال این راهبری چیست و چه اندازه است، مبحثی جداگانه است. در وهله‌ی دوم، با پرهیز از استفاده از نام‌های "آشنا"، تلاش می‌کنیم، در جایی که تعریف دقیق و روشنی از هر کدام از آنها ارائه نمی‌کنیم، از سوءتفاهم‌هایی که این نام‌ها پدید می‌آورند و انتظارات بی‌تناسبی که برمی‌انگیزند، دوری کنیم. ادعای این که هفت تپه سؤال اصلی و نهایی را طرح می‌کند، موکول نیست به این که بر شکل‌های اعمال راهبری خود بر فرآیند تولید و بازتولید، نام «شورا» می‌گذارد یا «سندیکا». هدف محتوای این ادعاست، «کمال خسروی؛ ریشه‌ها و آوندها...» به نظر می‌رسد نویسنده متن آن قدر سرگرم «تجرید آگاهانه» و نقد «انتزاعات پیکریافته» است که متوجه موضوع بحث نشده است؛ این که سندیکا، صرفاً یک نام «آشنا» نیست که مطرح شده باشد، بلکه طرح آن، مبتنی بر تحلیل مشخص از وضعیت بوده، و در نفی دلالت‌های سیاسی مشخصی که شورا و اداره شورایی در این وهله و شرایط دارد، ضرورت پیدا می‌کند. این که خیابان و جنبش-

آگاهی سوسیالیستی مثله شده یا ایدئولوژی بورژوایی

چنان که گفتیم طرح اداره‌ی شورایی، میان چپ پروغرب، عمدتاً، تعبیر به رادیکالیسم شد، و نه چپ‌روی. اما اگر تأسیس شوراهای کارگری را در افق مبارزات طبقه‌ی کارگر قرار دهیم، لاجرم، ضرورت موضع‌گیری سیاسی علیه امپریالیسم را درک خواهیم کرد؛ موضعی نه از سر رفع تکلیف، یا برای رسیدن به یک وجدان اخلاقی آسوده در قبال جنایاتی که امپریالیسم علیه بشریت انجام داده و می‌دهد، بل که به عنوان یک ضرورت سیاسی.

با عروج آگاهی طبقاتی، و تجسد این آگاهی در اشکال سیاسی‌ای که کارگران انقلابی در درون آن خود را سازمان می‌دهند، طبقه رسالت تاریخی بزرگی را که بر دوش‌اش قرار دارد بازمی‌شناسد. طبقه‌ی کارگر با مبارزه‌ی دائمی خود علیه سرمایه، حاکمیت خود را در درون جامعه‌ی سرمایه‌داری و به عنوان خصم آشتی‌ناپذیر سرمایه، به بورژوازی تحمیل می‌کند تا کنترل وسایل تولید را از دستش خارج می‌کند.

طبقه‌ی کارگر اگر قرار است با تشکیل شوراها و به دست گرفتن نبض حیاتی جامعه نظم سرمایه را در هم شکند، باید به آگاهی سیاسی تمام و کمالی رسیده باشد و این آگاهی را در اشکال سازمان‌یابی خود تجسد بخشیده باشد تا بتواند هژمونی سیاسی خود را برقرار کند. اکنون در شرایطی که بریم که نئولیبرالیسم در بحران بر کل مناسبات تولیدی، نه فقط در مقیاسی ملی یا منطقه‌ای، بل که در مقیاسی جهانی، هنوز که هنوز است مسلط بوده و فاز افولش، با این که بروزات حادی داشته، لیکن به طرازهای تعیین‌کننده‌اش نرسیده است. کارگری که وسایل معاش‌اش از او جدا شده، در اعتراض به معوقات و تعدیل نیروی کار دست به اعتصاب می‌زند. روشن است که در این لحظه کارگر آگاهی طبقاتی قاطعی ندارد. در وضعیتی که با سلطه‌ی سرمایه بر مناسبات انسانی خصلت‌یابی می‌شود، اعتلای آگاهی طبقه‌ی کارگر در گرو درک سازوکار جهانی سرمایه است. تنها یک دقیقه و وهله از جهانی‌سازی، کاهش دستمزد و تعدیل نیروی کار است؛ تنها یک دقیقه و وهله از سلطه‌ی سرمایه‌ی مالی^۵ تعطیلی کارخانه‌ها و صنایع فولاد و شکر در رقابت با شکر و فولاد وارداتی است. لحظه‌ی دیگرش تهاجم امپریالیستی، مداخله‌ی نظام، جنگ داخلی و انهدام اجتماعی است که برای کارگران نتیجه‌ای جز جنگ، قحطی، آوارگی و مهاجرت گسترده، یعنی تبدیل شدن به نیروی کار غیرقانونی و ذخیره ارتش کار و هوموساگر، نخواهد داشت. در نتیجه بر هر کارگر مبارزی لازم است که کردوکار سرمایه‌داری جهانی را بشناسد و ماهیت

گرایی خود محل تجمیع «انتزاع‌های پیکریافته» ای هستند با میدان جاذبه وسیع و روحی بر زمانه حاکم است که فی‌الحال سرنگونی طلب است. آقای روشنفکر، علی‌رغم اهتمام پی‌گیری که در نقد آگانه ایدئولوژی دارد، به ایدئولوگ خیابان و جنبش‌گرایی تبدیل شده است. پارگراف آخر نوشته‌ی ایشان در خصوص رابطه کارگران با مسئله سوریه و فلسطین و امپریالیسم (بدون نام بردن از آن) از دید ما اوج انحطاط و فساد این جریانات چپ‌گرای دموکراسیخواه را به نمایش می‌گذارد.

اَعمال امپریالیسم را از موضع طبقه‌ی کارگر درک کند. تنها در صورت تکوین آگاهی تمام و کمال سیاسی است که کارگران می‌توانند، صفوف رزم و سازمان‌های کارگران رزمنده را به نحوی تشکیل دهد که متناسب برای پیکاری با سرمایه‌ی داخلی و جهانی باشد.

بیرون گذاشتن امپریالیسم از دستگاه تحلیل، طبقه‌ی کارگر را در شدن و صیوریت سوسیالیستی‌اش، یعنی آن - چه در این نوشتار عمدتاً ذیل مسئله‌ی اداره‌ی شورایی و حاکمیت دوگانه در درون مرزهای یک دولت سرمایه - داری مورد بحث قرار گرفت، ناکام خواهد گذاشت. اگر این فرض محال را بگیریم که شوراگرایی کنونی نه منشی سرنگونی طلبانه که به انهدام اجتماعی منجر خواهد شد، بل که راه‌کار صحیحی است که منجر به پیروزی هم بشود، شورایی که اداره‌ی کارخانه را به دست بگیرد، با تهاجم گسترده از جانب بورژوازی و امپریالیسم مواجه خواهد شد. پس پیش‌برد مبارزات طبقه‌ی کارگر با کسب آگاهی از سازوکارهای سرمایه‌ی جهانی و نظم سیاسی - ایدئولوژیک سرمایه‌ی جهانی و مداخلات نظامی امپریالیستی گره خورده است. ظهور موضع سیاسی طبقه‌ی کارگر و برقرار شدن هژمونی این طبقه در گرو آن است که کارگران صفوف منظم خود را، نه فقط در برابر سرمایه‌ی داخلی، بل که در برابر امپریالیسم تشکیل دهند.

اگر روشنفکران طبقه‌ی کارگر مسئولیت خطیر تربیت سیاسی کارگران انقلابی و انتقال میراث برجای مانده از انقلابیون پیشین را برعهده دارند، چگونه ممکن است صف‌بندی در برابر امپریالیسم را، که میراث کارگران انقلابی در سرتاسر جهان است، به فردای «براندازی» موکول کنند؟ آیا غیر از این است که فردای صرف فعلی براندازی و با گرفتن فرض محال استقرار یک دولت بورژوایی پروغرب به جای انهدام اجتماعی و جنگ داخلی و تهاجم دسته‌جات هیولوش، در حالی که خرده‌بورژوازی آزادی‌های سابقاً یواشکی‌اش را جار می‌زند، زنان به استادیوم می‌روند و پایتخت غرق سرور است، خیل وسیعی از کارگران قربانی این «انقلاب» جعلی خواهند شد؟ کارگران عراق و افغانستان، لیبی و سوریه، یمن و فلسطین، چه سهمی از مداخلات امپریالیستی بُرده‌اند که کارگران ایرانی بخواهند ببرند؟ سهمی که به کارگران خاورمیانه از آزادی و دموکراسی وعده داده شده از جانب امپریالیسم رسید، جز خون و آوارگی نبود. کارگران صرب و کروات و بوسنیایی، چه سهمی از تکه پاره شدن یوگوسلاوی زیر دندان ناتو بردند که ترک و کرد و عرب و بلوچ از تکه پاره شدن ایران ببرند؟ برای کارگران خاورمیانه، سال‌هاست که آزادی دلالتی جز جنگ آوارگی ندارد. آزادی، اگر حقیقتی در این مفهوم مستتر باشد، موکول است به انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی، و آن لحظه‌ای که کارگران حقیقت آزادی را برای روشنفکران از خود راضی خرده‌بورژوا آشکار و معنا کنند.

همگان مطلع‌اند که چپ پروغرب، یعنی منادیان جنبش‌گرایی، در جریان روز دانشجو، از اعلام همبستگی دانشجویان در "سراسر" کشور با کارگران و از این که دانشجویان به دفاع از اعتصابات کارگران پرداختند، چطور به وجد آمد. در این‌جا، گذشته از سیر وقایعی که می‌توان در هر سایت یا کانال تلگرامی‌ای دنبال کرد، مجدداً انحراف عمده‌ای آشکار شد. پیش از برگزاری مراسم روز دانشجو، احزاب اپوزیسیون چپ سرنگونی‌طلب، نوشته‌ها و بیانیه‌هایی را منتشر کردند که در هیچ‌کدام حتی اشاره‌ای به امپریالیسم نشده بود^{۱۷} و به بازتکثیر سمپاتیک بیانیه‌ی منحن «شورای صنفی دانشجویان کشور» اقدام کردند. پس از برگزاری روز دانشجو گزارشی منتشر شد که نشان از اختلافی عمیق بر سر موضع‌گیری سیاسی علیه امپریالیسم می‌داد. پیش و پس از انتشار این گزارش در درگاه‌های مجازی، رسانه‌هایی که در اختیار چپ پروغرب بودند، علی‌رغم تظاهری که به آزادی بیان می‌کنند، اختلاف بروز کرده را سانسور کردند، سانسوری گسترده که خود گویای عزمی جزم برای پافشاری بر انحرافی بزرگ داشت. چپ پروغرب بحث سیاسی لازمی را که شرط اعتلای آگاهی طبقه‌ی کارگر است، در خیال خود با برجسب «پرو رژیم» طرد کرد. برجسب‌زنی تنها وسیله‌ای بود که چپ پروغرب برای شانه خالی کردن از بحث سیاسی و لجاجت بر انحرافاتش در اختیار داشت.

دوباره می‌پرسیم، چگونه قرار است آگاهی سوسیالیستی‌ای که این چنین مثله شده، به تأسیس شوراهای کارگری، ظهور حاکمیت دوگانه و در نهایت تثبیت دیکتاتوری پرولتاریا بیانجامد؟ چگونه موضع سیاسی بر مبنای تحلیلی که امپریالیسم را از یاد برده است، می‌تواند موضع طبقه‌ی کارگری باشد که همین حالا تحت تهاجم اقتصادی امریکا و تحریم قرار گرفته است؟

^{۱۷} - برای نمونه رجوع شود به: «۱۶ آذر، پرچم عدالت خواهی جامعه بر فراز دانشگاه»، حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی) در تاریخ ۱۲ آذر ۱۳۹۷؛ «پرچم رادیکالیسم چپ و کارگری از دانشگاه تا کارخانه»، حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی) در تاریخ ۱۸ آذر ماه ۱۳۹۷؛ بیانیه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۹۷؛ «شانزده آذر و نان، کار، آزادی، اداره شورایی»، رضا مقدم سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری، ۱۲ آذر ۱۳۹۷؛ اعلامیه هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) به مناسبت روز دانشجو، ۱۶ آذر ۱۳۹۷ و ...

اگر بخواهیم روایتی دقیق و خصلت‌نما، ارائه دهیم، در بیانیه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی) که خود را کارگری‌تر و ارتدوکس‌تر از باقی‌شان می‌داند، چنین آمده است: «...همچنین با شعار، "نه تحریم خارجی، نه استبداد داخلی"، مشقت محکمی بر دهان یاوه‌گویان کاخ سفید و دولتمردان جمهوری اسلامی کوبیدند!» عبارتی که امپریالیسم در آن حضوری شبیح‌وار دارد، با بیانی سربه‌هوا؛ انحرافی عمیق که همچنان وجه سرنوگونی‌طلبانه آن به مراتب پررنگ‌تر است.

در این جا سیاسی شدن طبقه‌ی کارگر صرفاً به معنای ضدیت با «رژیم اسلامی» درک می‌شود و اگر چنین معنای منحطی از سیاست را مد نظر داشته باشیم، اتحاد بی‌شکلی از محذوفان و به حاشیه‌رانده‌شدگان جای طبقه‌ی کارگر را می‌گیرد. احزاب اپوزیسیون چپ پروغرب، تنها در معنایی که بورژوازی از سیاست درک می‌کند حزب هستند. برای ایشان، کارگر، تنها یکی از محذوفان و به حاشیه‌رانده‌شدگان جامعه از سوی «رژیم نامتعارف جمهوری اسلامی ایران» است، نه سلب شده از مالکیت ابزار تولید و واجد جایگاهی ویژه در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری. به نظر می‌رسد برای ایشان سخن گفتن از «جنبش عدالتخواهانه و رادیکال طبقه کارگر» و «تحركات بزرگ و متحد کارگری» از این دو حال خارج نباشد: یا ادای دین به «هویت» کمونیستی‌شان است و در رودربایستی با نام حزبشان مانده‌اند، و یا مسئولیت پر کردن جای خالی کارگران، به عنوان یکی از محذوفان جامعه، در سوژه‌ی سراسری براندازی به ایشان محول شده و بر ایشان است که کارگران را به خیابان دعوت کنند.

این انحراف بزرگ را به کسانی که هم‌چنان باور کمونیستی خود را حفظ کرده‌اند، اما تحت تأثیر نیروی دافعه‌ی قدرتمندی که ایدئولوژی مذهبی جمهوری اسلامی دارد به گرایشات پروغرب سوق پیدا کرده‌اند، گوشزد می‌کنیم و تأکید می‌کنیم که با گنجاندن امپریالیسم و خطراتی را که از جانب امپریالیسم متوجه کارگران جهان و ایران است، در نظرگاه و تحلیل و مواضع‌شان در اعتلای آگاهی راستین طبقه‌ی کارگر، تجسّد این آگاهی در اشکال مبارزه‌ی طبقاتی^۵ و در نهایت ظهور موضع سیاسی طبقه‌ی کارگر در مقیاس سیاست منطقه‌ای و جهانی کوشا باشند.

دی ماه ۱۳۹۷